

تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۲

پناهیان: «محبت شدید» در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر؛ و «تلاش» دوّمین / کسی که از زندگی لذت نبرد، نمی تواند گناه را ترک کند/ فقط با سختی کشیدن می شود از زندگی لذت برد/ با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی آید / جامعه ای که دنبال پول بی زحمت باشد، گرفتاری های زیادی دارد+صوت

چه کسی زندگی بهتر دارد؟ کسی که تلاش و مبارزه بیشتری داشته باشد. ممکن است برسید: «اگر زندگی بهتر، همین طوری راحت و بدون تلاش به دست ما رسید، چطور؟» نه! آن زندگی بهتر نیست؛ زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی.

حجت الاسلام علیرضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «[تنها مسیر-راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی](#)» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق (ع) میدان فلسطین به موضوع «**تنها مسیر برای زندگی بهتر**» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فراهایی از **دوازدهمین جلسه** این سخنرانی را می خوانید:

لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است

- یکی از نتایج این گفتگوی ما درباره زندگی، علی القاعده باید این باشد که در فرهنگ جامعه ما یک تلازمی بین معنویت و پرداختن صحیح به زندگی برقرار شود، یعنی مردم هر کسی را که دیدند آدم متدینی است، بگویند: «او چون آدم متدینی است، لابد حساب شده زندگی می کند، لابد بلد است چگونه زندگی کند، لابد او در زندگی اش کسی را اذیت نمی کند.» این تلقی باید ایجاد شود که لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است.
- مثلاً شما وقتی یک افسر ارتشی را می بینید، می گویند: «لابد او نظام جمع خوب بلد است، لباس هایش خیلی مرتب است و بدن قوی و خوبی هم دارد، چون همیشه ورزش می کند و تحرک بدنی خوبی دارد...» همان طور که مردم از یک فرد نظامی، انتظار نظم و حساب شدگی دارند، از یک متدین هم باید انتظار داشته باشند که «زندگی او حساب شده است، و کاری را بیهوده انجام نمی دهد بلکه با برنامه و با دقت زندگی می کند، و زندگی او پرنشاط است»

مردم از یک مذهبی انتظار نماز دارند، ولی انتظار زندگی حساب شده زندگی ندارند / این تصور نادرست خیلی لطمه می زند

- اگر در جامعه، تلقی مردم نسبت به افراد دیندار این گونه نباشد، معلوم است که ما طلبه ها دین را بد یا ناقص معرفی کرده ایم. همان طور که مردم از یک آدم متدین انتظار دارند که نماز بخواند، روزه بگیرد و ظلم نکند، باید انتظار داشته باشند که حساب شده زندگی کند. ولی بنده تصور می کنم که نگاه جامعه ما به یک آدم مذهبی و متدین، این گونه نیست. یعنی آن طوری که از یک بچه مذهبی انتظار نماز خواندن دارند، انتظار زندگی کردن درست و حسابی ندارند، چون می گویند: «زندگی کردن درست و حسابی چه ربطی به مذهبی بودن دارد؟!» این تلقی غلطی است که در جامعه وجود دارد و خیلی هم لطمه می زند.
- مذهبی ها دوست دارند متدینانه زندگی کنند و زندگی شان پرچم دین باشد. وقتی مذهبی ها بدانند که لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است، طبیعتاً علاقه خواهند داشت که این حساب شده زندگی کردن خودشان را هم اظهار کنند و البته

منظورشان تظاهر نیست، بلکه می‌خواهند اثر دین در زندگی خودشان را به دیگران نشان دهند تا مردم به این دین جذب شوند؛ که این روش صحیحی برای جذب دیگران به دین است.

پررنگ بودن محبت در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر / زندگی خوب باید با عشق و احساسات همراه باشد

- در جلسه قبل زندگی بهتر را تعریف کردیم و گفتیم: زندگی چهار رکن اساسی دارد و زندگی بهتر این است که در این چهار رکن، یک اتفاقات خوبی بیفتد. یکی از ارکان اولیه زندگی، محبت و علاقه است که این محبت و علاقه موتور محرک زندگی است. اولین مشخصه زندگی خوب این است که محبت در این زندگی، پررنگ باشد. ما باید محبت را برای زندگی لازم بدانیم، باید با محبت، عشق احساس و شور و عاطفه زندگی کنیم.
- بعضی‌ها زندگی حداقلی حقوقی سرد دارند و البته آزارشان هم به کسی نمی‌رسد و ظاهراً هم مورد احترام مردم هستند، ولی این زندگی بهتر نیست؛ کسی فریب نخورد! زندگی باید با عشق و احساسات و عاطفه و شور همراه باشد. منتها اگر شما عاشق یک چیز پوچ یا بی‌ارزش باشید، این عشق و احساسات شما را از تعادل خارج می‌کند و به یک موجود ناهنجار تبدیل می‌کند و رفتارهای ناهنجار از شما سر می‌زند. ولی اگر این عشق و ارادت سرشار شما مثلاً به وجود نازنین علی بن ابیطالب (ع) باشد، حتماً انسان متعادلی می‌شوید.

انسان اساساً باید عاشقانه زندگی کند / برخی روشنفکرهای غربزده دوست دارند انسان‌ها مثل رباط زندگی کنند!

- برخی از روشنفکرهای غربزده نگاهشان این است که «محبت زیاد، انسان را از تعادل خارج می‌کند و باعث می‌شود در جامعه، رفتارهای ناهنجار از او سر بزنند!» اینها در واقع دوست دارند انسان‌ها مثل رباط زندگی کنند! اما دین ما این را دوست ندارد. معمولاً همه آدم‌ها وقتی به دل خودشان مراجعه می‌کنند، حسرت کسانی را می‌خورند که زندگی با عشق و عاطفه و شور دارند. این عشق و محبت شدید، باید در همه بخش‌های زندگی انسان جاری باشد.
- ممکن است یک قسمتی از زندگی شما بی‌احساس باشد. مثلاً خیلی‌ها می‌گویند: «من به رشته تحصیلی خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به همسر خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به پدر و مادر خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به شغل خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به محله زندگی خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ شما که نمی‌توانید اجبار کنید که با عشق و احساسات و شور زندگی کنیم!» در حالی که با عشق، احساس، عاطفه و محبت شدید زندگی کردن، اصلاً معنایش این حرف‌ها نیست! خیلی از آدم‌ها این مسأله محبت شدید را اشتباه می‌گیرند با محبت‌های جزئی و مختصری که بین انسان و شغل و همسر و کار و زندگی‌اش پدید می‌آید.
- انسان اساساً باید عاشقانه زندگی کند. اگر یک خورشید محبت در قلب انسان طلوع کند و این محبت شدید-که البته این محبت شدید جز به پروردگار و اولیاء خدا نمی‌تواند شکل بگیرد- در زندگی انسان وجود داشته باشد، تو تمام لحظه‌های زندگی خودت را با عشق زندگی خواهی کرد. حتی خوابیدن و بیدار شدن تو نیز با احساسات توأم خواهد بود، تمام حرکتهای تو از گرمای محبت شدید، برخوردار خواهد شد.

ما از عشق و علاقه‌ای فراتر از علاقه‌های معمولی صحبت می‌کنیم/ انسان نمی‌تواند به علاقه‌های کم راضی باشد

- این اشتباه است که ما فکر کنیم: «زندگی خوب را آن زن و شوهری دارند که به همدیگر شدیداً علاقه دارند» پس چرا اکثر خانواده‌ها این‌طور نیستند؟ شاید اساساً ما آدرس را اشتباه گرفته‌ایم! البته من نمی‌گویم که زن و شوهرها نباید به همدیگر علاقه داشته باشند و نمی‌گویم که علاقه زن و شوهرها به همدیگر ارزش ندارد. بلکه ما داریم از علاقه‌ای بسیار بالاتر از این علاقه صحبت می‌کنیم. علاقه‌ای که از علاقه مادر به فرزند هم بالاتر است.
- اینکه می‌گوییم زندگی باید با عشق و علاقه باشد، منظورمان این علاقه‌هایی نیست که انسان‌ها نسبت به همسر، فرزند، شغل، رشته تحصیلی یا کاسبی موفق دارند. ما داریم از عشق و علاقه‌ای فراتر از این علاقه‌های معمولی صحبت می‌کنیم که آن هم فقط یک نوع است. همان عشقی که گفت: «به جهان خرم از آن‌ام که جهان خرم از اوست؛ عاشق‌ام بر همه عالم که همه عالم از اوست» (سعدی)
- ما نمی‌گوییم که زندگی بهتر و خوشبختی را آن کسی دارد که یک علاقه مختصری (از همین علاقه‌های معمولی فوق‌الذکر) داشته باشد. ما دنبال این علاقه‌ها نیستیم. ضمن اینکه این علاقه‌ها بعضی جاها هست و بعضی جاها هم نیست. مشکل بشر این نیست. و اصلاً انسان نمی‌تواند به این علاقه‌های کم راضی باشد.

محبت‌های جزئی حتی در حد محبت مادر به فرزند، نمی‌تواند انسان را سیراب کند

- زندگی بهتر، با علاقه شدید است نه با این علاقه‌های معمولی و جزئی! شما اگر همسر خودتان را خیلی هم دوست داشته باشید، مگر این علاقه چقدر است؟ مگر شوهرها چقدر همسر خودشان را دوست دارند؟ شما اگر مادر باشید و فرزند خودتان را هم خیلی دوست داشته باشید، مگر این محبت چقدر است؟ با اینکه محبت مادر به فرزند، مثال‌زدنی است، ولی در نهایت مگر چقدر زیاد است؟ آیا این محبت، انسان را سیراب می‌کند؟! آیا روح بزرگ انسان را لبریز می‌کند؟! آیا آدم باید با چنین محبت‌های اندکی سیراب شود؟! انسان موجود بسیار باعظمتی است که با این محبت‌ها سیراب نمی‌شود.
- وقتی می‌گوییم که زندگی بهتر با محبت شدید شکل می‌گیرد، منظورمان این قبیل محبت‌های جزئی نیست. البته اگر این محبت‌ها هم در زندگی باشد خوب است و باید شکرش را به‌جا بیاوریم، ولی اگر نبود هم زیاد اشکالی ندارد. زیاد به‌خاطر نبودن این محبت‌ها خودت را اذیت نکن!
- یک جوان می‌گفت: من به رشته درسی خودم علاقه ندارم. گفتم: خُب رشته تحصیلی خودت را عوض کن. گفت: دیگر نمی‌توانم، دیر شده است. گفتم: خُب با همین بساز! گفت: خُب حالا من باید یک عمری با تلخی زندگی کنم! گفتم: مگر تلخی‌اش چقدر است؟! حالا اگر عاشق رشته درسی خودت بودی، مگر چقدر شیرین بود؟!
- جوانی که به همسرش زیاد علاقه نداشت، می‌گفت: «حالا من چه کار کنم؟ باید یک عمر، تکلیفی زندگی کنم؟» گفتم: اگر علاقه داشتی، می‌خواستی چطوری زندگی کنی؟ گفت: «خُب اگر علاقه داشتم، زندگی‌ام لذت‌بخش‌تر می‌شد.» گفتم: انسانی بلندهمتی که مفضول به فطرت الهی است، به آن علاقه هم راضی نمی‌شود.

اهمیت بیش از حد به محبت‌های اندک، باعث فلج شدن زندگی‌ها شده/ محبت شدید باعث می‌شود انسان اسیر محبت‌های اندک نشود

- خیلی از ازدواج‌هایی که شکل نمی‌گیرد و خیلی از ازدواج‌هایی که بعد از شکل گرفتن، به هم می‌خورد، ناشی از این است که به این محبت‌های کوچک، خیلی اهمیت داده‌اند. چرا انسان باید در این محبت‌ها متوقف شود؟! خیلی‌ها خوب کار نمی‌کنند و می‌گویند: «چون عشق و علاقه نداریم!» مگر قرار است چه عشق و علاقه‌ای داشته باشند؟ خیلی‌ها خوب درس نمی‌خوانند چون عشق و علاقه جزئی به آن رشته درسی ندارند و علاقه آنها به چیزهای دیگر است.
- به‌خاطر نبودن محبت‌های اندک، زندگی‌ها دارد فلج می‌شود. بیایید یک سیل با عظمت در زندگی خودمان جاری کنیم و آن محبت شدید پروردگار عالم است. این محبت کاری می‌کند که انسان اسیر آن محبت‌های کوچک نمی‌شود. یعنی اگر این محبت‌های کوچک، وجود داشته باشد، او را اسیر نمی‌کند و اگر هم نبود، او را نابود نمی‌کند. چون شأن این انسان، واقعاً اجل از این حرف‌ها خواهد بود.

کسی که به محبت شدید نرسیده باشد، هیچ‌وقت طعم زندگی را نمی‌چشد

- اولین شرط یا ویژگی زندگی بهتر این است که با محبت شدید همراه باشد. کسی که به این محبت شدید نرسیده باشد، هیچ‌وقت طعم زندگی را نمی‌چشد.
- پیامبر اکرم (ص) از علی بن ابیطالب (ع) پرسیدند: اولین نعمت پروردگار که باید به‌خاطرش شکر کنی، چیست؟ علی (ع) بلافاصله پاسخ دادند: اصل خلقت من؛ همین که خداوند مرا خلق کرده، اولین نعمتی است که باید شکر آن را به‌جا بیاورم. (قُلْ مَا أَوْلُ نِعْمَةٍ بِلَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَا قَالَ: أَنْ خَلَقَنِي جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ لَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً. قَالَ: صَدَقْتَ؛ امالی طوسی/ ۴۹۲)
- محبت شدید با آدم کاری می‌کند که به‌خاطر نعمت خلقت و اینکه خدا او را آفریده است، در قلبش احساس نشاط پیدا می‌کند و بی‌نهایت مسرور است از اینکه «من خلق شده‌ام و دیگر نابود نخواهم شد و خدا هرگز نام مرا از صحنه گیتی حذف نخواهد کرد» انسان باید به چه تعادلی رسیده باشد که نعمت خلقت خودش را به عنوان اولین نعمت برجسته ببیند و شکرش را به‌جا بیاورد. شما به متن دعای عرفه امام حسین (ع) نگاه کنید و ببیند که حضرت چگونه غرق شکر پروردگار به خاطر خلقت خودش است!

کسی که خیلی دنبال موفقیت باشد، طعم زندگی را نمی‌چشد/ اگر کسی به محبت شدید رسیده باشد، دیگر دنبال راه‌های موفقیت نیست، چون موفق شده!

- کسی که تمام آرزوها و حسرت‌ها و عشق و ارادت و محبتش، در رسیدن به یک موفقیت است که اگر به آن موفقیت نرسد، مأیوس و سرافکنده و ناامید خواهد شد، آیا چنین کسی طعم زندگی را می‌چشد؟! حتی اگر برسد هم طعم زندگی را نمی‌چشد.
- کسی که خیلی دنبال موفقیت باشد، زندگی ندارد و طعم زندگی را نمی‌چشد. او تمام نشاطش وابسته است به اینکه آدم موفق بشود. در حالی که تمام نشاط او باید وابسته به این باشد که «تو موفق شده‌ای و تمام شد! همین که خلق شدی، یعنی موفق شده‌ای» در بقیه زندگی اش هم سعی می‌کند به‌خاطر این موفقیت از خدا تشکر کند و تمام فعالیتش به‌همین دلیل است. چنین کسی مزه زندگی را می‌فهمد؛ زندگی بهتر یعنی

همین!

- کسی که اسیر موفقیت بشود، بدبخت است. اما خیلی‌ها به دنبال این هستند که: «راه‌های رسیدن به موفقیت چیست؟» در حالی که اگر کسی به آن محبت شدید رسیده باشد، اصلاً دنبال راه‌های موفقیت نیست، چون به موفقیت مورد نظر خودش رسیده است! انگیزه او برای زندگی، تشکر از خدایی است که او را خلق کرده است.

کسی که ارتباطش با زندگی بد است، اگر دین را به کار بگیرد، دین را خراب می‌کند/برخی می‌خواهند خدا و دین را برای رسیدن به موفقیت به خدمت بگیرند!

- کسی که خراب زندگی می‌کند نمی‌تواند دین را در خدمت زندگی خراب خودش به کار بگیرد تا دلش آباد شود. کسی که اساساً ارتباطش با زندگی بد است، اگر هم دین را به کار بگیرد، دین را هم خراب می‌کند و سطحش را تنزل می‌دهد. چنین کسی می‌خواهد دین و خدا را برای رسیدن به موفقیت خودش به خدمت بگیرد، در حالی که خدا می‌گوید: اصلاً حیات تو وابسته به این موفقیت‌ها نیست و دین نیامده است که تو را به این موفقیت‌های اصطلاحی برساند.
- برخی این طوری دعا می‌کنند: «خدایا! ببین من دارم تو را می‌پرستم، نماز می‌خوانم و همه دستورات تو را هم انجام می‌دهم، فقط مرا به این موفقیت برسان! اگر من به این موفقیت نرسم نابود می‌شوم...» لذا گاهی اوقات خدا دعای بنده‌اش را مستجاب نمی‌کند. و گاهی این کسانی که خدا دعای‌شان را مستجاب نمی‌کند، چقدر از دست خدا ناراحت و عصبانی می‌شوند و از روی نادانی، سر خدا فریاد می‌زنند!

بزرگترین مشکلی که دین حل می‌کند «بد نگاه کردن انسان به زندگی» است

- دین می‌گوید: اصلاً چرا تو این قدر به خواسته‌های خودت وابسته هستی؟! دین آمده به تو بگوید که با عشق زندگی کن، اما نه عشق به این خواسته‌ها و جزئیاتی که با آنها درگیر هستی.
- یک کسی می‌گفت: «شما می‌گویید که «مؤمن باید زندگی بهتر داشته باشد» پس من که الان زندگی خوبی ندارم، مؤمن نیستم؟ و بعد هم مشکلات خودش را شمرد و گفت: به این دلایل، الان من زندگی‌ام خوب نیست...» در پاسخ باید گفت: نگاه این شخص به زندگی، درست نیست.
- البته دین برخی از مشکلات و اذیت‌ها و گرفتاری‌های انسان را حل می‌کند، ولی بزرگ‌ترین مشکلی که دین حل می‌کند «بد نگاه کردن انسان به زندگی» است. دین تو را آن قدر بزرگ می‌کند که این مشکلات را چندان بزرگ نبینی و بگویی: «این مشکلات که چیزی نیست، بگذار باشد عیبی ندارد، اصلاً اینها که مهم نیست، این‌ها اهمیتی ندارد.» چنین کسی زندگی بهتر دارد.

محبت‌ها و نفرت‌های جزئی، نباید زیاد در زندگی انسان مؤثر باشند

- کسی زندگی بهتر دارد که با عشق و محبت شدید زندگی می‌کند؛ البته نه این محبت‌های اندک و جزئی! مثلاً اینکه من به این لباس علاقه دارم، من به این مُد علاقه دارم... این علاقه‌های جزئی، بدتر آدم را بیچاره می‌کند و نمی‌گذارد آدم به آن عشق و محبت شدید برسد.
- درباره امیرالمؤمنین علی(ع) شنیده‌اید که در نماز، تیغ (تیر) را از پای حضرت بیرون کشیدند و ایشان متوجه نشد، در حالی که واقعاً درد داشت، به حدی که در وضعیت عادی این قدر دردش شدید بود که حضرت از شدت درد بی‌طاقت می‌شد. علی(ع) در نماز، این قدر غرق پروردگار عالم می‌شود و این قدر غرق این محبت شدید می‌شود که دیگر دردهای کوچک را نمی‌بیند.

- ائمه هدی(ع) نیز همسران خود را دوست داشتند، ولی هیچ وقت اسیر این دوست داشتن نمی شدند؛ اگر هم یک همسری را دوست نداشتند، اسیر آن دوست نداشتن هم نمی شدند. امام حسین(ع) به امام حسن(ع) عرض کرد: برادرم، عزیز جانم! چه کسی تو را زهر داد؟ امام حسن(ع) می توانست همسر خودش را معرفی کند، اما فرمود: رها کن! حضرت اسیر کینه و نفرت از آن زن هم نشد. این محبت های جزئی و نفرت های جزئی نباید زیاد در زندگی مؤثر باشند.

خدا انسان را طوری آفریده که جز با محبت خودش سیراب نمی شود / کسی که اسیر محبت های جزئی شود، سه اتفاق شوم برایش رخ می دهد

- خدا انسان را طوری آفریده که جز با محبت خودش سیراب نمی شود. انسان می تواند بگردد و ببیند آیا جای دیگری می تواند نیاز عمیق سرشار محبت خودش را برطرف کند یا نه؟ و اگر انسان این نیاز خودش را برطرف نکند و اسیر محبت های اندک و جزئی شود، اتفاق های شوم زیادی در زندگی اش رخ خواهد داد.

- کسی که اسیر محبت های اندک و جزئی شود، یا در راه رسیدن به این محبت ها، برایش موانعی پیش می آید و نمی رسد، یا اینکه می رسد اما دل زده می شود (اقتناع نمی شود) و دوباره دستش خالی می ماند. و یا آن چیزهایی که دوست دارد، در دست دیگران می بیند و دچار حسادت می شود. در هر صورت، این آدم اساساً از تعادل خارج می شود.

- کسی که اسیر محبت های کوچک باشد، ممکن است به آن محبتش برسد، ولی بعد از مدتی دل زده شود، چون این محبت ها اساساً نمی توانند انسان را سیراب کنند. حالا بعد از این دل زدگی، سرگرمی و خوشی و لذت او از کجا باید تأمین شود؟! بعضی از زن و شوهرها رسماً همدیگر را تحویل نمی گیرند و می گویند: «اگر او را زیاد تحویل بگیرم، از من دل زده می شود! چون فکر می کند که دل من را به دست آورده، و لذا از من زده می شود!» یا می گویند: «تحویل نگیر، بگذار حساب ببرد! بگذار فعلاً بدود!»

- گاهی خداوند کسی را که اسیر محبت های کوچک شده، دلیل این محبتش می کند و می گویند: «نمی گذارم به این محبت بررسی، حالا اگر می خواهی دنبالش بدو!» چون خدا یک دستوری به دنیا داده و فرموده: هر کسی تو را دوست داشت و خیلی حریصت بود، به او خدمت نکن و برو عقب! و هر کسی به تو علاقه نداشت، به پایش بیفت و به او خدمت کن (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَّالُهُ أَوْحَى إِلَيَّ الدُّنْيَا أَنْ أُنْعِي مَنْ خَدَمَكَ وَ أَخْدُمِي مَنْ رَفَضَكَ؛ امالی صدوق/۲۷۹)

عنصر دوم زندگی بهتر: «تلاش و مبارزه، به خاطر آن محبت شدید»

- عنصر اول زندگی بهتر، محبت است؛ البته محبت فوق العاده شدیدی که اگر آن محبت شدید را پیدا کنی، آن وقت تعادلی پیدا می کنی که درست عمل خواهی کرد، ضمن اینکه زندگی ات بسیار گرم و پر نشاط خواهد شد. وقتی آدم این محبت شدید را پیدا کرد، یک اتفاق دیگر هم می افتد؛ اینکه برای آن محبت شدید حاضر است حسابی تلاش کند. لذا عنصر دوم در یک زندگی بهتر، تلاش و مبارزه برای رسیدن به یک زندگی عالی است. آن وقت اگر هم نرسید مهم نیست؛ همین تلاشی که کرده، برایش لذت بخش است.

• به همه آدم‌هایی که تنبلی می‌کنند و راحت‌طلبی بر آنها غلبه پیدا کرده و در زندگی فعال نیستند و تلاش و مبارزه نمی‌کنند، می‌گویم: زیاد تقصیر نداری، چون شما عاشق نشده‌ای و هدف خودت را زیاد دوست نداری و برای آن هدف بسیار عالی حاضر نیستی گاهی بجنگی!

• کسی که عشق به خدا، عشق به هدف زندگی و عشق به آن چیزی که می‌شود عاشق آن شد، نداشته باشد اصلاً به چه دلیلی باید تلاش کند؟! او حتماً منفعلانه کار خواهد کرد و مبارزه و تلاش جدی نخواهد کرد.

زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی / تا وقتی برای رسیدن به چیزی سختی نکشی، لذت زندگی را نخواهی برد

• **چه کسی زندگی بهتر دارد؟ کسی که تلاش و مبارزه بیشتری داشته باشد. ممکن است پرسید: «اگر زندگی بهتر، همین طوری راحت و بدون تلاش به دست ما رسید، چطور؟» نه! آن زندگی بهتر نیست؛ زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی.**

• نمونه‌اش بعد از ظهور حضرت است که دیگر هیچ‌کس فقیر و بدبخت نمی‌شود، ولی این‌طور نیست که آدم‌ها تلاش نکنند؛ اتفاقاً هزاران برابر بیشتر کار خواهند کرد و دنیا را واقعاً آباد خواهند کرد. چرا آن زمان تلاش می‌کنند با اینکه می‌دانند اگر کار و تلاش هم نکنند، زندگی‌شان تأمین است و بدبخت نمی‌شوند؟ چون در فطرت انسان هست که دوست دارد تلاش کند و خسته شود. اگر امکانات هم باشد تا وقتی برای رسیدن به یک چیزی سختی نکشی، لذت زندگی را نخواهی برد.

• امام صادق(ع) می‌فرماید: «احدی نمی‌تواند لذت زندگی را ببرد، اگرچه تمام امکانات برایش مهیا باشد، مگر اینکه از راه سخت به آن برسد؛ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ وَ إِن سَاعَدَتْهُ الْأُمُورُ بِمُسْتَخْلِصٍ غَضَارَةَ عَيْشٍ إِلَّا مِنْ خِلَالِ مَكْرُوهٍ» (تحف العقول/ ۳۸۱) امام صادق(ع) در اینجا یک دستور تعبّدی و الهی به ما نداده‌اند. بلکه این یک کلام حکمت‌آمیز است، و کسی که در قلبش کمی حکمت داشته باشد این کلام را می‌فهمد و می‌پذیرد که درست است.

• امام صادق(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «لَا تَدُومُ النِّعَمُ إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثِ مَعْرِفَةٍ بِمَا يَلْزَمُ لَلَّهِ سُبْحَانَهُ فِيهَا وَ آدَاءِ شُكْرِهَا وَ التَّعَبِ فِيهَا» (تحف العقول/ ۳۱۸) یعنی نعمت‌ها تداوم پیدا نمی‌کنند مگر به سه شرط: یکی اینکه در این نعمت یک معرفتی نسبت به پروردگار وجود داشته باشد و بدانی که نعمت از اوست، دوم اینکه شکر نعمت را به‌جا بیاوری؛ و سوم اینکه به‌خاطرش سختی بکشی. اینها باعث می‌شود که نعمت تداوم داشته باشد.

• در این کلام نیز دوباره امام صادق(ع) از یک زاویه دیگری، سختی کشیدن را لازمه نعمت می‌دانند. در حدیث قبلی سختی کشیدن و تلاش را لازمه چشیدن زندگی خوش می‌دانند، و در این حدیث، سختی کشیدن را لازمه تداوم نعمت می‌دانند. ولی متأسفانه این در فرهنگ ما جاری نیست.

جامعه‌ای که دنبال پول بی‌زحمت باشد، گرفتاری‌های زیادی دارد/ فقط با سختی می‌شود از زندگی لذت برد/ کسی که از زندگی لذت نبرد نمی‌تواند گناه نکند

- در روایت آمده است که «امیرالمؤمنین(ع) سرِ ظهر در گرمای شدید بیرون می‌رفت برای کاری که نیازی به درآمد آن کار هم نداشت، به‌خاطر اینکه می‌خواست خدا او را ببیند که او برای طلب حلال دارد زحمت می‌کشد؛ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَخْرُجُ فِي الْهَاجِرَةِ فِي الْحَاجَةِ قَدْ كُفِيَهَا يُرِيدُ أَنْ يَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى يُتَعَبُ نَفْسَهُ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» (من لايحضره الفقيه/ ۱۶۳/۳)
- جامعه‌ای که بخواهد بی‌زحمت پول دربیورد این جامعه گرفتاری‌های زیادی دارد، یکی از آن گرفتاری‌ها این است که هیچ‌وقت از زندگی لذت نمی‌برد؛ چون فقط با سختی می‌شود از زندگی لذت برد. می‌دانید وقتی کسی از زندگی لذت نبرد چه کار می‌کند؟ گناه می‌کند و نمی‌تواند گناه نکند؛ چون آدم باید لذت را ببرد. لذا کسی که از زندگی اش لذت نبرد، سعی می‌کند با هیجان گناه، خودش را آرام کند.

پیامبر(ص): برخی گناهان فقط با سختی کشیدن در راه تأمین معاش پاک می‌شوند

- تلاش و فعالیت برای زندگی و رنج کشیدن در این راه چقدر در دین ما ثواب دارد! پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: بعضی از گناهان هستند که این گناهان را نه نماز پاک می‌کند و نه صدقه دادن(چون نماز و صدقه و انفاق کردن در راه خدا خیلی از گناهان را پاک می‌کند) اما بعضی از گناهان حتی با نماز و صدقه هم پاک نمی‌شوند. از رسول خدا(ص) پرسیدند: چه چیزی آن گناهان را پاک می‌کند؟ حضرت فرمود: سختی‌هایی که شما در راه زندگی و تأمین معاش خودتان تحمل می‌کنید؛ بعضی از گناهان فقط از این طریق پاک می‌شوند! (إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكْفَرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكْفَرُهَا قَالَ الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ مستدرک الوسائل/ ۱۳/۱۳)
- یک روز امیرالمؤمنین علی(ع) از خانه خارج شد، و سلمان(ره) به استقبال ایشان آمد. حضرت به سلمان فرمود: حالت چطور است؟ سلمان(ره) عرضه داشت: چهارتا غم دارم. امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: بگو این غم‌های تو چه چیزهایی هستند؟ سلمان این‌طور توضیح داد: اولین غمی که دارم، غم عیال و خانواده خودم است، از من نان می‌خواهند، و چیزهای دیگری که دوست دارند می‌خواهند، ولی من ندارم، این یکی از دغدغه‌های من است. دیگر اینکه خدا هم از من طاعت می‌خواهد، و یک درگیری هم با شیطان دارم که می‌خواهد مرا به گناه بکشاند و ملک‌الموت هم که از آن طرف دارد می‌آید و می‌خواهد جان مرا بگیرد. (خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمًا مِنَ الْبَيْتِ فَاسْتَقْبَلَهُ سَلْمَانٌ فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ فِي غُومٍ أَرْبَعَةَ قَالٍ وَمَا هُنَّ قَالٌ هُمْ الْيَتَالُ يَطْلُبُونَ الْخُبْرَ وَالشَّهَوَاتِ وَالْخَالِقُ تَعَالَى يَطْلُبُ الطَّاعَةَ وَالشَّيْطَانُ يَأْمُرُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَطْلُبُ الرُّوحَ؛ جامع الاخبار/ ۹۱)

پیامبر(ص): غصه خوردن برای تأمین نان خانواده، مانعی برای آتش عذاب است

- پاسخ امیرالمؤمنین(ع) به سلمان این بود: بشارت بده! اینکه خیلی وضع خوبی است؛ هر کدام از اینها که یک درجه به آدم اضافه می‌کند! (مثلاً اینکه غم مرگ، آدم را از گناه پاک می‌کند و یک نورانیت و لطافتی برای آدم می‌آورد.) و بعد امیرالمؤمنین(ع) درباره اولین غم سلمان که غم نان خانواده بود، این داستان را بیان فرمودند که یک روز پیامبر گرامی اسلام(ص) به من رسیدند و فرمودند: حالت چطور است؟ و من عرض کردم: «درگیر هستم؛ چیزی غیر از آب در دستم نیست، نان و بساطی نداریم، و به‌خاطر حال جگرگوشه‌هایم حسن و حسین دلم را غم گرفته است و باید بروم نان اینها را تهیه کنم.»

- بعد رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: غم عیال داشتن و غم نان تهیه کردن برای خانواده، ستیری برای از آتش عذاب است و طاعت خدا امان از عذاب است، و صبر بر طاعت جهاد است. و بعد فرمود: روزی بندگان به عهده خداست، اینکه تو غصه نان بچه‌هایت را می‌خوری نه ضرر دارد و نه منفعت، منتها یک فایده برای تو دارد و آن هم اینکه به تو اجر می‌دهد. (فَقَالَ لَهُ أَبْشِرْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ خَصْلَةٍ دَرَجَاتٍ وَإِنِّي كُنْتُ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ ص كَيْفَ أَصَبَحْتَ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ أَصَبَحْتُ وَ لَيْسَ فِي يَدِي شَيْءٌ غَيْرُ الْمَاءِ وَ أَنَا مُعْتَمِدٌ لِحَالِ فَرَخَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ غَمُّ الْعِيَالِ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ وَ طَاعَةُ الْخَالِقِ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ؛ همان)

دین از آدم بی‌غیرتی که غصه پول درآوردن برای زن و بچه نمی‌خورد، بدش می‌آید / بهترین غم، غمی است که آدم برای تأمین مخارج خانواده‌اش تحمل کند

- اینکه غصه نان بچه‌هایت را می‌خوری، نان بچه‌هایت را زیاد نمی‌کند، ولی اینکه غصه آنها را می‌خوری باعث می‌شود که پاک شوی. دین ما را نگاه کنید؛ عجب چیزی است! دین ما از آدم‌های بی‌غیرتی که غصه پول درآوردن برای زن و بچه نمی‌خورند، بدش می‌آید. می‌گویند همین که غصه بخوری که «من چگونه شکم بچه‌هایم را سیر کنم؟» این برای تو اجر و پاداش دارد. جالب اینجاست که بعضی از جوان‌های ما برای اینکه غصه خرج عیال را نخورند بچه‌دار نمی‌شوند! یعنی کلاً سعی می‌کنند صورت مسأله را پاک بکنند!

برای زندگی گاهی باید جنگید / با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی‌آید

- کسی که بیشتر دارد بهتر زندگی نمی‌کند، بلکه آن کسی که بیشتر برای زندگی تلاش می‌کند، بهتر زندگی خواهد کرد. پس دومین عنصر در تعریف زندگی بهتر، سختی و زجری است که انسان برای رسیدن به معاش می‌کشد. البته این سختی‌ها و درگیری‌ها گاهی از اوقات دائره‌اش گسترده می‌شود، و به جهاد فی سبیل‌الله هم کشیده می‌شود. مثلاً وقتی دشمنان آمده‌اند شما را غارت کنند، شما مقاومت می‌کنی و در این راه می‌کشی و کشته می‌شوی و آن صحنه بسیار زیبا و پر حماسه جهاد رخ می‌دهد.
- چندی پیش به عتبات رفته بودم و جوان‌هایی را می‌دیدم که می‌آیند حرم امام حسین(ع) خداحافظی می‌کنند و برای جهاد می‌روند. جوان‌هایی که تا دیروز داشتند زندگی‌شان را می‌کردند ولی الان مجبورند جهاد کنند؛ به‌خاطر اینکه دشمن آنها را با ذلت و مثل چهارپا سر از بدنشان جدا نکند و ناموس آنها را نبرد و تعدی نکند. لذا اسلحه به دست گرفته‌اند و به جبهه می‌روند چون راه دیگری نیست؛ برای زندگی باید جنگید.
- آن جوان در لحظه خداحافظی فرزند خودش را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: من دارم می‌روم، برای اینکه شما راحت بتوانید زندگی کنید، اگر من اینجا بنشینم دشمن جلو می‌آید و آن وقت من دیگر نمی‌توانم از زن و بچه خودم دفاع کنم... زندگی این است. اگر کسی بخواهد از این زندگی فرار کند، آیا زندگی بهتری نصیبش می‌شود؟ نه، بلکه با زجر می‌میرد و بدبخت می‌شود.

